

در ورود اردوی کیوان‌پوی، به‌شرف بساطبوسی صاحبقرانی مشرف، و مورد نوازشات گشته، و جمعی از کدخدایان خود را روانه نمود، که در عرض بیست روز موازی پنج هزار نفر از جماعت هزاره ملازم گرفته، بدرکاب ظفرآتشاب حاضر گردانیدند.

و از آن جانب مؤمن‌خان بیگ قدم در کوهستان هزاره گذاشته، اکثر که اراده تیرد و یاغیگری در خاطر خود قرار داده بودند، ناچار با اقبال و ادبار خود وارد حضور گردیده، به اطاعت درآمدند. و چون مدت یک‌ماه در آن نواحی به ضبط و نسق بلوکات اشتغال ورزیده، حسب‌الواقع خاطر جمعی حاصل گردید، عنان همت بسوی اردوی معلی گماشته عازم گشتند.

اما چون نواب جهانبانی از خدمت امیر کوشورستان مرخص و روانه گردید، بعد از طی مسافت وارد دریند قلمه ضحاک ماردوش گردیدند که جبال بود که سر به کبودی افلاک کشیده، و پای در پشت گاوماهی استوار کرده. و از آن کوه هرگاه احدی به خیال آن می‌افتاد که به صوب آن قلمه عبور نماید، باید از فراز مرکب نزول کرده، پیاده بدان جانب عازم بشود، و چنان دریندی هیچ ذیحیاتی یاد نداشت. و به قدر پنج شش هزار نفر پیاده تنگچی آمده، و دهنه آن دره را سنگر متین ساخته، سر را عساکر مصوره را حسب‌الواقع مسدود نموده بودند.

چون نواب جهانبانی وارد آن نواحی گردید، قراولان حضور چگونگی مقدمات را عرضه داشت نواب کامیاب گردانیدند. حسب‌القرمان والا چنان بدفعاذ پیوست، که سرکردگان و مین‌باشیان و یوزباشیان جمیع غازیان را پیاده در جلو خود افکنده، آن حصن حصین و آن دره متین را خواهی نخواهی جبراً و قهرآ تسخیر نمایند.

نظر به فرمان آن شاهزاده والا گهر، مین‌باشیان قلمه‌گشای و یوزباشیان با نفیر و نای قدم در قله آن جبال گذاشته، به انداختن تنگ رعدآهنگ و ناوک دلدور و وضیرن اشتغال ورزیدند. و از فراز آن جبال طایفه راجیوت بهر تیری دلیری و بهر سنگی سرهنگی را از پای درمی‌آوردند. و غازیان بهرام انتقام چون پلنگ دعان پای بدان کوه گذاشته، و اندیشه از انداختن تیر تنگ آن طایفه نکرده، تنگچیان قدرانداز بر فراز آن جبال رفیع مشرفه قرار گرفته، صحاربان را به زخم تنگ از فصیل و بروج که در فراز آن جبال ساخته بودند، دور می‌گردانیدند. و گروهی از نامداران فریبانها و کمندها مهیا داشته، روی به ارتقا و تصاعد بروج آوردند. و آن دو گروه را عصیت و ناموس و شجاعت نامنگیر گشته، از فراز و نشیب به مجادله و مدافعه مشغول گردیدند. چون از مابین آن جبال شاهزاده ملک‌خصال چنان نظاره نمود، که آن دو گروه قیامت شکوه پای ثبات و دلاوری ورزیده با هم مردانه‌وار می‌کوشیدند، رنگ حمیت شاهزاده نامدار در حرکت آمده، دردم از مرکب میمون به زیر آمده، و یک زوج قریانگی در پای خویش کشیده، و سپر فراخ دامن بر سر جنگ گرفته، با شمشیر برهنه با فوجی از غلامان خود قدم در آن جبال بی‌مال گذاشت.

چون تنگچیان خراسانی صدای های و هوی نواب کامیاب را شنیدند، رنگ حمیت

و دلاوری بدیشان روی آورده، بیکدفعه به هیأت اجتماعی زور آور گردیده، سلك جمعیت طایفه راجپوت را برهم شکسته، و آن گروه ببنگوه خود را از بروج آن جبال به زیر افکند. چون ستارهٔ بنات‌المنش پراکنده و متفرق گردیدند. و عساکر نصرت‌مآثر جمیع برجهای آن جبال را به تصرف خود در آورده، و به قرب چهار هزار نفر از طایفهٔ مذکوره به دست عساکر منصوره به قتل آمدند. و نواب جهانبانی در آن روز در فراز آن جبال سراقق جاء و جلال به اوج هلال رسانید، و آن شب را در آن منزل مذکوره به سر بردند. صیاح روز دیگر که جشتید بیضا علم، یعنی خورشید انجم، به عزم رزم جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشیده، و قدم در فضای معرکهٔ سپهر دوار نهاده، سپاه شب را مغلوب گردانیده، منهزم ساخت. بندگان نواب جهانبانی با سپاه خراسانی از فراز آن جبال و میان آن درهٔ بی‌مآل گذشته، عازم قلعهٔ ضحاک گردیدند.

و در ورود آن حدود، سکنهٔ آن دیار بروج و باروی آن قلعه را به اسباب توپ و تفنگ و تیر ناوک و ضربزن و خار و خشک و شترگردن استعداد و آراستگی داده، عنان مجادله و محاربه را پیشنهاد خاطر خود گردانیده بودند. از تقاضای فلک نیلگون فام واز بدکرداری طالع بی‌سرانجام خود غافل، که روباه مکار با نره شیر کی مقابل می‌تواند شد؟ و صومعهٔ ضعیف و گنجهٔ نحیف با شهباز زرین‌بال چمی‌توانند کرد؟ آن طایفهٔ بد نهاد به خیالات باطله افتاده به امداد طایفهٔ راجپوت که از قدیم‌الایام الی‌الآن دوازده هزار نفر حسب‌الفرمودهٔ محمد پادشاه صاحب‌اختیار ممالک هندوستان، در آن قلعه چون سرحد ممالک ایران و توران است، همیشه اوقات به عنوان ساخلوی و استحفاظ آن دیار اشتغال داشتند، و سکنهٔ آن دیار به پشتگرمی آن طایفهٔ بدکردار، عنان مخالفت ورزیده، از راه ستیزه و عناد درآمدند.

اما چون از آن جانب، بندگان نواب جهانبانی با سپاه بحر خروش وارد دور آن حصار گردید، قلعه‌ای دید که در قلعهٔ آن کوه چون کواکب آسمانی در فلک الافلاک به جلوه درآمده، و بروج و جدار آن چون بروج دوازدهگانه سر به کبودی آسمان در آورده، عجایب قلعه‌ای به نظر بندگان جهانبانی و سایر سرکردگان درآمده، و از ارتفاع و بلندی آن حصار انگشت تحیر به دندان تفکر گریزند، که آیا به چه دلیل و برهان این حصار به تصرف ما درآید؟

و در آن روز، دور و نایرهٔ آن حصار را مرکز واز احاطه کرده، و مقرر فرمود که تفنگچیان خراسانی از اطراف و جوانب آن جبال قدم در قلعهٔ آن کوه گذاشته، به انداختن تیر تفنگ و ناوک و ضربزن کمال جهد و سعی را مرعی و مبدول داشته، از شورش و غلغله و سرین؟ عساکر منصوره، رعشه در ارکان محصورین قلعه راه یافت. و جمعی از طایفهٔ راجپوت، که لاق و گراف روز مضافاً می‌زدند، عار و غیرت و وطن و ننگ محصورین قلعهٔ مذکوره دامنگیر آن طایفه گشته، به قدر سه چهار هزار نفر ایشان از دروب قلعه بیرون آمده، به دفع عساکر منصوره اشتغال ورزیدند. که غازیان

جزایری اندیشه از وفور جمعیت آن طایفه بی‌عاقبت نکرده، بیکدفعه حمله بدان گروه بدشکوه و آن طایفه انبوه کرده، به‌ضرب تیر جزایر و تفنگ و ناوک دلدوز خدنگ در نیم‌ساعت سلک جمعیت آن طایفه را پراکنده و متفرق کرده، بقدر دو هزار نفر از آن جماعت را بدست تیر تفنگ به‌قتل رسانیدند، و برخی دیگر از فراز آن جبال خود را بدزیر افکندند، سر و دست شکسته جان را به‌قاپضان ارواح سپردند، و معدودی چند فرار کرده به‌هزار فلاکت خود را به‌قلعه افکنده و محصور گشتند.

چون سکنه آن دیار آن ضرب دست و جلالت را ملاحظه نمودند، و دانستند که هرگاه عنان مخالفت ورزند، از عهده آن عساکر فیروز‌مآثر به‌درنیامده خود را در معرض تلف و عذاب خواهند انداخت، ناچار سرکردگان و سرخیلان آن دیار، شمشیر در گردن و کلام الهی را در دست گرفته و شفاعت خواه خود کرده، با ناله زار و دیده‌خونبار، الامان گویان وارد حضور نواب جهانبانی گردیدند.

و آن شاهزاده والاگهر تقصیرات ایشان را بدعفو مقرون داشته، از سر جرایم آنها درگذشت، و آنچه از دینه و اقمشه و زرینه که بدفعات از نزد پادشاه هندوستان بدجهت تدارک مایحتاج مأهولین آن حصار آورده بودند، که محاسب و هم از تعداد آن [به‌عجز] اعتراف می‌کرده، بدتصرف اولیای دولت جهانبانی درآمد.

و چند یومی در آن حدود در محبت و نسق مهمات آن دیار لوازم جهد و اهتمام خود را بدعمل آورد، و بعد از خاکی جمعی از آن نواحی در حرکت آمده، به‌جهت تنبیه و گوشمال ابراهیم هزاره، که از جمله متمردین و سرکشان آن دیار بود، عنان همت مصروف داشته و عازم گردید.

در ورود آن محال، به‌تاخت و تاز طوایف مذکوره فرمان داد، و ابراهیم هزاره طاقت استقامت عساکر منصوره را نیاورده، راه فرار به‌بین‌القرار (؟) داده، به‌سمت شهر قربان به‌در رفت. و عساکر فیروز‌مآثر در قتل و غارت آن طوایف مطلقاً کوتاهی به‌ظهور نیاورده، چون اکثر متمردین به‌سزا و جزای خود رسیدند، برخی دیگر که از راه مصالحه درآمده بودند، به‌جان ایشان را امان‌داده، از آن منازل در حرکت آمده عازم اردوی کیوان پوی گردیدند. و در منازل چهاربیک‌کار کابل به رکاب ظفر اتساب صاحبقرانی مشرف [شدند].

و در هنگام حرکت، شاهزاده‌عالمیان در نواحی قلعه ضحاک، جمعی از غازیان ظفر پیشه و دلیران خرد اندیشه را به سرکردگی دیوانقلی‌بیگ علمدار باشی متعاقب ابراهیم هزاره نمودند، که در قلعه قربان آمده، و محصور شد. بعد از ورود عساکر منصوره، ابراهیم مذکور با معدودی چند به‌سمت مولتان به‌در رفت. و دیوانقلی‌بیگ آمده، آن قلعه را محصور کرد، و یوم دیگر سکنه آن دیار بدجز اطاعت و انقیاد صاحبقرانی چاره‌ای ندیده، از راه مصالحه درآمدند. و موازی پانصد رأس اسب به‌عنوان ترجمان از سکنه آن دیار به‌جهت بندگان عدیم‌المثال گرفته بودند.

اماموردی‌خان قرقلو ناظر سرکار خاصه شریفه، چون سابق براین بدان دیار

آمده بود، و اطلاع؟ داشت، بمخدمت بندگان جهانگشا عرض نمود که: عنفاً مساوی یانصد رأس اسب از سکنه آن دیار گرفته‌اند. صاحبقران دوران دیوانقلی‌بیک را به چاباری به رکاب اقدس طلبیده، چون توفیر دیوان در آن بود مقرر فرمود که، چون ابراهیم هزاره در آن بلده توقف، و سکنه آن دیار در خصوص آن مردود کوتاهی به‌ظهور آورده بودند، دیوانقلی را جهت ایالت آن حدود روانه فرمود، که در توقف کابل آن نیز به رکاب اقدس وارد، و ملحق به‌عساکر متصوره گردید.

و در آن اوان، صاحبقران دوران را از نواحی قندهار الی سرحد کابل، دشمن و متمرّد و سرکشی نماند، که ایلات و احشامات طایفه بلوچ و افغان و هزاره و تایمنی و قبچاق و ترینی و کاکری و بنکشیری و غیره، همگی در اطاعت و انقیاد صاحبقرانی درآمدند.

و بندگان گیتی‌ستان بعد از خاطر جمعی سرکشان کابل، به‌عزم یورش هندوستان در حرکت آمده، وارد چهاربیک کار چهار منزلی کابل [شده] و نزول اجلال به‌اوج هلال رسانید.

و چنان اراده نمود که چون تسخیر هندوستان گاه باشد که به‌طول انجامد، اولی و انسب آن است که فرزند ارشد نامدار و اعز کامگار خود رضاقلی میرزا را از نواحی بلخ به رکاب ظفر استاب طلبیده، و ایالت مملکت ایران را در قبضه اقتدار آن گذاشته، عازم مقصد گردیم. و به‌همین اراده در هنگام تسخیر کابل چاباران رواه ام‌البلاد بلخ نموده حسب‌الفرمان جهانگشا به‌احضار بندگان والا امر و مقرر گردید.

۱۰۷

آغاز داستان جهانبانی شاهزاده رضاقلی میرزا و حرکت نمودن از ارض فیض بنیان به‌نواحی ام‌البلاد بلخ و تسخیر نمودن بلده اندخود

بیوسته سالکان مسالک سخنوری و ناظران و مهندسان بلاغت گسری چنین به‌روشته گهر کشیده ذکر می‌نمایند که: در محلی که رایات فیروز علامات صاحبقرانی، از دارالسلطنه اصفهان به‌عنوان یورش قندهار عازم [می‌شد]، نواب کامیاب جهانبانی رضاقلی میرزا را، با طهماسب‌خان جلایر و کیل‌اندوله خود و باقی خوانین خراسان، به‌جهت تسخیر ام‌البلاد بلخ مأمور فرموده بود، که سابق بر این رقمزد خامه عنبرین شامه گردید. ۱
و چون نواب فلک اتصاف جهانبانی از خدمت بندگان گیتی‌ستان مرخص، و به

سرعت هر چه تمامتر وارد ارض فیض بنیان گردید، خوانین و سرکردگان که در رکاب نواب جهانبانی آمده بودند، هر یک مرخص و به اطراف ولایت خراسان رفته، تدارک مایحتاج غازیان تحت خود را دیده، وارد رکاب ظفر انتساب عالی گشتند.

و در مدت دو ماه موازی بیست هزار نفر ملازم رکابی را حسب‌الواقع تدارک مایحتاج ایشان را دیده، در ساعت سعد با توپخانه برجناح حرکت آمده، در سنهٔ تسع و اربعین^۲ ماهه بعدالاولف من‌المهجرت النبویه، عازم تسخیر ام‌البلاد بلخ گردیدند. و در هنگام ورود، ماروجاق، عساکر دارالسلطنهٔ هرات ملحق به عساکر بندگان جهانبانی گشته، و از آن نواحی قطع منازل و مراحل نموده در عرض دو یوم وارد قراچه یک منزلی اندخود گشتند.

و سابق بر این در مجلد اول ذکر شده بود^۳ که عزیزقلی دادخواه و نیازقلی دادخواه اندخودی آلیلی^۴ که دو برادران بودند و به جهت جاه و جلال دنیا با علیمردان بیگ قاره، در قصبهٔ مذکوره با همدیگر عنان مخالفت ورزیده بودند، و عزیزقلی و نیازقلی مذکور پناه به بندگان صاحبقران دوران آورده، و از ایام شباب الی جلوس گیتیستان برآورنگ جهانگیری در خدمات قیام و اقدام داشتند. تا اینکه در دارالسلطنهٔ اصفهان، به خواهش آن دو برادر، شاهزادهٔ عالمیان را نامزد تسخیر آن نواحی گردانیده، و آن دو نفر را مقرر فرمود که در رکاب نواب کامیاب عازم آن سفر خیر اثر گردیده، و بعد از اینکه شاهد مطالب و مقاصد را به آغوش خود درآورند، حکومت و سلطنت آن نواحی را در کف کفایت آن دو برادر گذاشته، معاودت به رکاب اقداس نمایند.

و در منازل مذکوره، حسب‌القرمان شاهزادهٔ جهان، دو نفر از کسان عزیزقلی دادخواه فرمان جهانبانی را برداشته، مستمل بر اطاعت و انقیاد علیمردان، عازم اندخود گردیدند. و بعد از ورود بدان حدود، سکنهٔ آن دیار به شورش درآمدند، عنان مخالفت با علیمردان بیگ ورزیده، و آنرا به اطاعت و انقیاد صاحبقرانی دلالت و استمالت نمودند. و علیمردان بیگ از سلوک و معاشی که به عزیزقلی دادخواه و نیازقلی نموده بود، به خوف افتاد، که هر گاه وارد حضور نواب جهانبانی گردد، گناه باشد به تحریک و تلبیسی ایشان به قتل آید، ناچار عنان مخالفت و عصیان ورزیده، ارادهٔ قلعه‌کشی و یاغیگری را پشنهاده خاطر خود کرده، جمعی [را] که ارادهٔ اطاعت و انقیاد در خاطر ایشان خطور نموده [بود]، به زر و وعده و وعید جاه و مال فریفته نموده، فرستادگان نواب جهانبانی را به حقارت تمام مرخص نموده، جواب نامرأ جنگ قلمی نمود.

چون از مضمون نامه و سلوک آن مرد پرفسانه مطلع گردیده، حسب‌الامر بندگان جهانبانی چنان به نفاذ پیوست، که عساکر منصوره از آن منزل در حرکت آمده، عازم قصبهٔ اندخود گردیدند.

۲- نسخه: تسعین.

۳- جلد اول ندارد. ظاهراً در او را قی بود که کم شده است.

۴- ظ: علی‌ایلی (طایفهٔ ترکمن ساکن درون، در حدود دره‌گر). اما در (جهانگشا: ۲۷۳)

عزیزقلی بیگ از افشاریهٔ اندخود بلخ ذکر شده است.

و در هنگام ورود، سکنه آن دیار در بروج و جدار آن قلعه به امر محافظت [و] قلعه‌داری لوازم سعی و اهتمام خود را مرعی داشته، به انداختن تیر و تفنگ مشغول، و معمم قتال و جدار گردیدند.

شاهزاده عالمیان وجودی بر تیر و تفنگ و تاوک و ضریرن آن طایفه نگذاشته، در دور و دایره آن قلعه سراق جاه و جلال بدواج هلال رسانید، و جمعی از تفنگچیان خراسانی را مقرر فرمود که تا دروب اندخود رفته، هر چند اظهار مجادله و محاربه کردند، که شاید جمعی از میان قلعه به خارج عود نموده، بدین وسیله زهر چشم در کار سکنه آن دیار نمایند، احدی از قلعه بیرون نیامده، همان از بالای بروج و جدار اظهار حیات کرده، تیر تفنگ می انداختند.

چون نواب جهانپانی فهمید که سکنه آن دیار طاقت صدمه عساکر ظفر آثار را ندارند، بسرکردگان عظام و غازیان بهرام انتقام مقرر فرمود که دور و دایره آن قلعه را حسب الواقع حصاری ترتیب داده، برجهای بسیار قرار دادند، و عساکر منصوره در دور آن حصار به استحفاظ طایفه محصورین قرار گرفته، آمد و شد مترددین را به سوی بدیشان سدود کردند، که هرگاه مرعی در آسمان اراده پرواز می کرد، به ضرب گلوله جاستان جان به قاپضان ارواح می رسانید.

و علیمردان بیگ با تبعه و دوستداران خود، شب و روز در استحفاظ بروج و جدار آن حصار لوازم سعی و جهد را مرعی داشته، ساعتی غفلت و سهل انگاری نمی نمود، و جهل و غرور دامنگیر آن مرد برگشته روزگار گردیده، همه روزه در بالای برج قلعه لشکر آرای و خودنمایی کرده، غافل از مضمون این آیات که، لمسوده

به غالبه ز خود گر ستیزد کسی شود زان ستیزه پشیمان بسی
ستیزه کند گر به صرصر چراغ برون آردش دود مرگ از دماغ
گر آهو سوی شیر آید دلیر بر آرد ز پهلوی خود کام شیر
گوزنی که کین با پلنگ آورد سر خویش را زیر سنگ آورد
کند حمله چون از سر کین عقاب کجا آورد جغد را در حساب

شاهزاده عالمیان چون جرات و جسارت آن سرگشته تیه عوایت را ملاحظه فرمود، حدود آن حصار را به وجود لشکر فیروزی اثر و نامداران ذی بصیرت و دلیران با مکت متانت داده، نهال طوق مهر منجوق در جو بیار قلب به عیوق برافراشت، و از جوانب و اطراف سیاه کینه خواه، دلیران جنگجوی و مبارزان تندخوی، سمند جرات در مضار کارزار به جولان در آورده، چنان اراده نمودند که قلعه اندخود را به زور پنجه دلاوری و قوت و اعانت ائمه اثنا عشری، بیکدفعه هجوم نموده آن قلعه را مفتوح نمایند.

نواب کامیاب رضاقلی میرزا نیز معمم گرفتن آن قلعه بود، که ناگاه طهماسب خان جلایر و کیل الدوله از قلب سیاه درآمد، عساکر منصوره را از میدان جلالت برگردانید

و گفت: یورش به قلعه بردن باغش^۶ جهل و حاجت است. و حال چند نفر از اهل بلده فرار کرده، و آمده تقریر نمودند که: حصار به دو قسمت گردیده، به علیمردان بیگ شوریده‌اند. برخی بر آنند که چون به جهت عدم آذوقه و آب تنگی می‌کشیم، اولی و مناسب آن است که از راه اصلاح درآمده، اطاعت‌نمایی. و بعضی به خواهش علیمردان از راه خوشامد درآمده، [افظهار] می‌نمایند که جنگ و جدال می‌نماییم. و چون فی‌مابین اهل ولایت نزاع و کدورت به وقوع انجامیده، انشاءالله تعالی به نیروی اقبال صاحبقرانی و نواب جهانبانی خایفاً خسراً در این چند یوم وارد درگاه گیتی‌ستانی گردیده، بدون جنگ و جدال غازیان نصرت مال، قلعه مذکوره به تصرف اولیای دولت قاهره درخواهد آمد.

بندگان جهانبانی را رای و صوابدید طهماسب‌خان پسند افتاده، سمند تیزگام از میدان جلالت برگردانیده، معاودت به سادات جهانبانی نموده، بساط عیش و نشاط بر روی سرداران سپاه گسترانیده، مشغول بزم و طرب گردیدند.

اما از آن جانب، چون مقدمه محصورین به چهل یوم رسید، همه روزه فی‌مابین طایفه آلیلی و اعیان و اعزّه اندخودی در اصل بلده مناقشه و مجادله بود. علیمردان دانست که مقاومت صعوبت با عقاب و ثبات خاشاک در ممر سیلاب ممتنع الوقوع است. ناچار بصر کردگان خود گفت که: اولی و مناسب آن است که از راه اصلاح درآمده روی نیاز بنان درگاه بنده نواز آوریم شاید تقصیرات ما را به عفو مقرون گرداند. چون عجز و نیاز او را ملاحظه نمودند اول چند نفری را جهت طلب امان نزد امرا ارسال گردانیدند. امرای عظام فرستاده او را به نوازش و اکرام تلفی نموده، امان‌نامه‌ای مؤکد موافق مدعایش که در حضور نواب کامیاب به عمل بیاورند ارسال فرمودند.

و علیمردان، خاطر جمعی حاصل نموده، از اجناس و نقایس نمود و جواهر زواهر و اسبان تازی تژاد و استران چون برق و یاد، آنچه دسترس بود، و فراخور استطاعت ایستادگان درگاه بود، سرانجام داده، از آن لجه زخار متاع حیات به ساحل نجات کشید، و پیشکشی که سامان داده بود، بگذرانید، و شرایط نیکو بندگی به تقدیم رسید. و نواب کامیاب علیمردان را نوازشات نموده، به یکی از امرای عظام سپرد، و نیاز-قلی برادر عزیزقلی دادخواه را به حکومت اندخود مفتخر و سرافراز گردانیده، با جمعی از عساکر منصوره نامزد اصل بلده نمود. و بعد از ورود آن به قلعه، و مفتوح گردیدن آن بلده به اقبال بندگان عظیم‌المثال، نواب جهانبانی با امرای عظام و سرداران ظفر انجام وارد آن حصار گردیده، یک روز در عمارت خانی آنجا توقف داشت. و آفتاب معدلت شاهزاده عالمیان از بهر رعیت پروری و مسکین نوازی بر وجنات سکنه آن دیار تافته، همگنان در مهد رفاهیت و امنیت در بستر استراحت غنودند. و جمیع سرخیلان و ریش سفیدان آن دیار را به عواطف خسروانه و نوازشات خدیوانه مفتخر و سرافراز گردانیده، اموال و اثاث‌البیت علیمردان را به حوزه تصرف خویش درآوردند.

۶- نسخه: باهت.

۷- نسخه: و اعراب و غیره.

و عریضه‌ای مشتمل بر تسخیر و مفتوح گردانیدن بلده اندخود، و گرفتن علیمردان را معملاً عرضه داشت درگاه جهانگشا نمودند. و چاپار مذکور، در هنگام توقف دارالقرار قندهار، به رکاب ظفر انتساب مشرف [شد] و حسب فرمان واجب الانعان چنان به نفاذ پیوست که علیمردان را، با دو نفر از سرکردگان معتبرین که در خدمات او جانشانی می‌نموده‌اند، به عنوان چاپاری روانه درگاه گیتی پناه نمایند.

نظر به فرمان قضا جریان صاحبقرانی، علیمردان را با سرکردگان مومی‌الیه روانه خدمت ایستادگان پایه سریر خلافت مصیراعلی نمودند. و در هنگام ورود دارالسلطنه هرات اکثری تقریر نمودند که به اجل طبیعی درگذشت. و به قول محرف این اوراق سه‌شهر در يك ساعت معقول نیست که در گذرند، و چنان دانست که حسب الامر مقرر گردیده بود که در دارالسلطنه مذکوره آن سه نفر را به قتل آورند.

و چون نواب کامیاب خاطر خود را از لوٹ وجود متمردين، و اوپاش بدمعاش طایفه اندخودی جمع نمود، چند نفر از سرکردگان عظام را مقرر فرمود که به نواحی چیچکتو و شیرقان رفته سکنه آن دیار را بدون جنگ و جدال به اطاعت و انقیاد خود در آورده معاودت به رکاب ظفر انتساب نمایند.

۱۰۸

در بیان تسخیر ام البلاد بلخ

و فتوحاتی که از نواب کامیاب جهانبانی در نواحی ام البلاد سرزده

چون به اراده و مشیت خالق ذوالجلال و به اقبال ابد پیوند صاحبقران عدیم‌العتال، بلده اندخود به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد، حسب فرمان والا به مصلحت و کنگاش ظهاسب‌خان جلایر، از منزل مذکوره با سپاه دریا امواج در حرکت آمده روانه قبه الاسلام بلخ گردید.

چون وارد منازل خواجه دهه گشتند، سکنه و ایلات آن قصبه و قلعه خان آباد و صوفی آباد، همگی با پیشکش و ارمغان بسیار وارد خدمت رضاقلی میرزا گشته، و رقم خاطر جمعی و مسلم بودن از حوالجات دیوانی گرفته، معاودت به مقصد خود کردند. و از آن منزل نیز بر جناح حرکت درآمد، عازم قلعه آنجه گردیدند. و در هنگام ورود آن منازل، جمعی از قراولان فیروز دستگاه که مأمور قراولی بودند، در يك فرسخی آن قصبه با آستانه قلی‌بجاق برخورده، فیما بین مناقشه به وقوع انجامید که طایفه اوزبیکه طاقت صدمه عساکر منصوره را نیاورده، راه فرار پیش گرفته، بدون اینکه

۸- = شیرغان، معرب شاپورگان، میان بلخ و مرو.

۱- ربيع الاول ۱۱۵۱ جهانگشا: ۲۹۳.

داخل قلعه آنچه شوند. به سمت کوه قبچاق به در رفتند.

چون عطایبک نام، که حاکم آن قلمه بود، از ورود عساکر منصوره و فرار نمودن آستانه قلی قبچاق، که قراول آن قلمه بود، مطلع گردید، ناچار با جمعی از رؤسا و سرخیلان وریش سفیدان خود، پیشکش و ارمغان بسیار ساخته. در هنگام ترول جاو جلال نواب کامیاب بدان منزل، وارد آستان بوسی درگاه معدلت بنیان گردید. و بندگان و الا عطاخان را و سایر سرکردگان را بمخلع فاخره مفتخر و سرافراز فرمود.

و چند یومی در آن حدود توقف نمود، که شاید از نواحی بلخ احدی وارد گردد. و بنابه اصلاح بدون مناقشه و محاربه به تصرف اولیای دولت دوران عدت درآید. و احدی از آن جانب وارد نگردید.

اما مقدمات و اخبارات بلخ به نحوی است که ابوالحسن خان نامی به ایالت و فرمانروایی آن دیار برقرار بود، و از سلسله خاندان چنگیزخان بود، اما مردی بود حقیر و ضعیف. و سیدخان نامی از جماعت منک قبچاق اوزبک که مشهور به آتالیق آن دیار و فرمانفرمای ام البلاد و صاحب اختیار بود، ابوالحسن خان را از امورات فرماندهی بی مدخل و بی مدار کرد، همان اسم خانی بدان باقی گذاشته، و خود در رتق و فتق مهمات آن دیار اشتغال داشت.

چون آوازه طلبیه نیر جهانبانی از افق مرغاب و ملوس پرتوافکن بلده اند خود گردید، ابوالحسن خان با جمعی قوش بگیان و تقهه بایان و غیره سرکردگان چنان مصلحت نمود که: اولی و انبب چنان است که ما نیز سر قدم ساخته، با پیشکش و ارمغان بسیار به استقبال شاهزاده عالیان رفته، طوق اطاعت و انقیاد صاحبقرانی را در گردن خود افکند، و خدمت نماییم. یقین حاصل است که چون مروت و دیانت طایفه قزلباشیه جلی است، گاه باشد که مجدداً عنان اختیار و فرمانروایی مملکت بلخ را در کف کفایت ما گذاشته، و معاودت نمایند. و هرگاه از راه ستیزه و عناد هم درآیند، سکنه و متوطنین ولایت پامال سم ستور عساکر قزلباشیه نخواهند شد، جمیع سرکردگان به مصلحت و صوابدید آن خان مظلوم قایل گشتند.

اما سیدخان چون ایل والوس بسیار داشت، و همیشه اوقات، از ورود بلخ به تاخت و تاز و نهب و غارت [به] مسلمانان دست درازی کرده خرابی زیاد می نمود، ناچار سکنه بلخ آن مردود را راه داده، و عنان اختیار آتالیقی را در کف کفایت او گذاشتند. چون سر رشته امورات را متصرف گردید، ابوالحسن خان را به دست جیره خوار احسان خود کرده بود. و چون از کنگاش خان و سرکردگان مطلع گردید، چند نفری [را] که عزت و آبروی داشتند، برخی را قتل و بعضی را به سمت سنک چهاربک و ظلم از عقب خدمات دیوانی روانه کرده، و خود با سرکردگان و سرخیلان و اخلاص کیشان که داشت، در تدارک قلعه داری و محاربه اشتغال ورزیده، و در آن مدت به قدر ده دوازده هزار نفر از طایفه قبچاق و اوزبک منگیت بر سر خود جمع کرده، منتظر ورود عساکر منصوره بود.

و هر چند ابوالحسن خان بدان التماس و التجا نمود که: صعوه را با شاهباز فرخنده

پس کجا تاب استقامت خواهد بود؟ آن مرد خون گرفته، در جواب می گفت که: مگر اقبال و دولت خود را فراموش کرده‌ای؟ شماره و عدد سپاه به کار نمی آید. و خداوند تبارک و تعالی نیز در کلام مجید اشاره به این معنی نموده که: «کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة». باین الله تعالی دل قوی دار و با این مقدار سپاه که در تحت فرمان ماست به محاربه شافته، و کرامت اقبال چنگیزخانی از آن بیشتر است که امثال این امور دفع نتواند نمود، و در همه حال مدد و معاون مجبان ماست، و اکثر سپاه مخالف رجالهاند، و از سپاهگری بهره ندارند، و از ایشان هیچ کاری بر نمی آید، که در خدمت چون تو امیری که اباعن جد و نسلای بعدنسل در امور فرماندهی این بلاد صاحب اختیار بوده، تحریک صلح و اطاعت و انقیاد می نمایند. و عساکر قزلباشیه نه چنان است که تومی پنداری، که در محلی که دست تسلط بر ولایات تو به هم رسانیدند، ذکور و اناث را قتل و اسیر خواهند نمود. و حال مدتی تو در قلعه ناری پای ثبات ورزیده، متوجه بروج و باروی قلعه خواهی شد، و من با همین عساکر منصوره رفته، دمار از روزگار غازیان قزلباش بدر خواهم آورد.

القصة، چندان لاف و کزاف در خدمت ابوالحسن خان تفریر نمود، که خان بیچاره نیز باور این معنی را کرده، سکنه آن دبار را تحریض جنگ و جنال و قلعه داری می نمود. و سیدخان با جمعیت خود از اصل بلده در حرکت آمده، در دوفرسخی منتظر ورود عساکر فیروزماتر قزلباشیه بود.

و از آن جانب، چون نواب جهانبانی چند روزی توقف فرمود، اثر علاماتی از طایفه بلخی ظاهر نگردید، چند نفر از غازیان قاجار را به عنوان قراولی روانه ست بلخ نمود، که رفته زبانی گرفته معاودت نمایند. و قراولان مذکور در نیمه شب بدعساکر سیدخان منگیت؟ برخوردند، که در آن اوان طایفه اوزبکیه همگی در خواب غفلت گرفتار بودند و قراولان مذکور دوفر از جماعت مزبور را که در کناره اردو خفته بودند، سرو دست آنها را بسته، به درگاه جهانبانی حاضر کردند. چون تحقیقات مقدمات سرکشی طایفه بغی و عناد را نمود، دردم عساکر منصوره در جناح حرکت آمده، عنان عزیمت به صوب ام‌البلاد بلخ انعطاف فرمود.

و از آن جانب، خبر حرکت عساکر فیروزماتر نواب جهانبانی را قراولان سیدخان چنان بسمع آن رسانیدند، که در محلی که سپاه قزلباش به حرکت درآمدند، در پشت و بیابان از صدای سم مرکبان به جوش و خروش درآمد، زمین و زمان تیره و تار گردیده بود، و به مجرد ملاحظه آنها [طایفه اوزبک یقین حاصل است که طاقت سدع عساکر منصوره را نیاوردند، راه [بر] قرار قرار خواهند داد.

سیدخان را از شنیدن این سخن نایره غضب به جوش و خروش درآمد، دوفر از قراولان مذکور را به قتل آورد. و نامداران و دلیران خود را قتل و تائکید فرمود، که در تدارک جنگ و جدال، اسب و اسلحه خود را حسب الواقع ساختند، که در هنگام

[ظهور] علامات سپاه قزلباشیه، بیکدفعه حمله کرده و آن سپاه را بدون آرایش صف قتال و جدال متفرق و پراکنده نمایند.

به همین خیالات فاسد خود اشتغال داشت، که ناگاه از دور علامات سپاه فیروز بستگاه چون ابر دمان و آتش سوزان از آن پهن دشت ظاهر گردید، که زمین و زمان در جوش و خروش بود. از اثر علامات آن سپاه، زهره در بدن آن گمراه و اوزبکان راه یافته آب، سیدخان آهسته آهسته بر عقب رفته، نیم میل مسافت به قلعه، به هزار هزار تنوش و هراس صف قتال و جدال در مقابل آن سپاه گردون اساس آرایش داد.

واز آن جانب، حسب فرمان شاهزاده و الامکان، میمنه و میسر و قلب و جناح [را] بر نامداران و دلیران متافت دار سپرده و چرخچیان داخل معرکه میدان گردانده، از طرفین آتش حرب التهاب گرفت. و نواب ظهاسب خان جلاپور [به سمت] مخالفان حرکت نموده، قریب به مصکر آن جماعت، جمعی از طایفه قبیچاق پاینداری به عمل آورده، بعد از اندک توقف به اقبال دولت بی زوال روی به ودای فرار نهادند. و غازیان شیرشکار و مجاهدان پلنگ آئثار، بر اثر آن مدیران برباد پایان صبا رفتار، به تعاقب سارعت نمودند. و قریب به یک دو ساعت، دو سه هزار سر از آن مخذولان در ربودند، و اسیر بسیار کرده، غنیمت بیشمار تصرف نمودند.

و سیدخان چون در اجلاس چند روزی تأخیر بود، از آن مهلکه جامستان رخت بهمانی کشیده، و بدون آنکه داخل قلعه گردید، با متمم سپاه خود راه آن بیابان را پیش گرفته، به سمت دره شادمان، بدررفت. و برخی از سپاه آن که داخل آن قلعه گردیدند، از دروب به سمت شاه مردان بدر رفتند.

و از اجناس غنایم: اسب و شتر و خیم و فروش نفیسه و تیر و کمان و تفنگ و سایر اسلحه، آن مقدار نصیب غازیان مجاهد گردید، که زبان قلم و قلم زبان از تعداد آن به عجز و قصور اعتراف نمود. و نواب جهانبانی بعد از این عطیه الهی، به محامد شکر و اهداب المواهب پرداخته، در موضع چمنی که در دروب آن قلعه است، توقف فرمود. و در آن هنگامه قتال بعضی از نامداران از در و دیوار آن قلعه که رخنه داشت، داخل قلعه گردیده، غنیمت و اسیر گرفته بیرون آمدند.

و چون چند یومی عساکر منصوره دور آن قلعه را محصور نمودند. کدخدایان و ریش سفیدان آن دیار از اصل بلده به امان آمده کفن در گردن، و کلام الهی را شفیع خود کرده، وارد آستان معدلت بنیان نواب جهانبانی گشتند. و بندگان عالی نظر به مروت و استرضای آن طایفه کمال شفقت و مرحمت، که جبلی ذات خجسته صفات است، مرعی و مذبذول داشته، عموم سکنه آن دیار را به تصدق فرق فرقدان سالی صاحبقران مرخص فرمود. و جارچیان را قدغن و تأکید فرمود، که احدی از عساکر منصوره مزاحم احوال رعایا و سکنه آن دیار نگردند.

اما در آن بوم، جمع کثیری از عساکر فیروز مآثر از اطراف و در و دیوار آن

قلعه داخل گردیده، در نهب و غارت اشتغال ورزیدند. و برخی از طایفه آنجا محلات خود را سنگر بسته، در محافظت اشتغال ورزیده، بهر نحوی که بود دفع شرارت عساکر معمره را می نمودند. و بواب کامیاب چند نفر از خوالین را مقرر فرمود که داخل آن حصار گردیده، و در محلات آنجا سکنی نمایند، و خود نیز در ساعت سعد داخل آن قلعه گردیده، و در آنجا قیام نمود.

و ابوالحسن خان با معدود چند در ارك آن قلعه متحصن گردیده بود. چون از ورود بندگان والا مطلع گردید، با خجالت بسیار و بی شمار از ارك قلعه بیرون آمده، و به خدمت ایستادگان کریاس گردون اساس مشرف، و به زبان عجز و انکسار گفت: دیم، ایام، مروتلو خانیم، کمترین از جمله اخلاص کیشان این آستان مروت نشان است. و درحین ورود عالی به قصه اندخود، این غلام اراده آن نمود که سر قدم ساخته، وارد حضور موفورالسرور عالی گردد. سیدخان قبچاق (منك) ۲ که از جمله متمردان بدخواه این فقیر بود، که عموم سکنه این دیار از سرکشی و عناد آن مطلع اند، گفاین عاجز را از جمیع امورات مملکت بیدخل کرده، و خود فرمانروایی می کرد، در معانعت من کوشیده، و عنان سرکشی و طغیان را پیش نهاد خاطر خود کرد، و لله الحمد و المنة که شکست فاحش یافته، روسیاه دنیا و عقبی گردید.

بندگان والا را از مکالمه آن خان و الاشان رقت قلب حاصل گردیده، چون از سلسله خاندان چنگیزی بود، مراعات و بر خورده پادشاهانه در باره آن به عمل آورد، و بعد از مدتی با چند نفر دیگر از اعزاء و اعیان آن دیار رواه دارالقرار قندهار نمود. درحین ورود حضور فیض کنجور صاحبقرانی مرخص گردیده، با خواص معتمد خود عازم زیارت بیت الله الحرام و باقی ائمه اتمام گردید، و در همان سفر در مدینه طیبه بعد از زیارت حج از دار سرور به سوی قبور در شتافت.

القصة بندگان والا رعایا و برایای آن دیار را کمال شفقت و مرحمت در باره ایشان به عمل آورده، همگی را به لطف عمیم و شفقت کریم مستعال و امیدوار گردانید. و کسه و اهل محترقه فارغ بال و مرفه الاحوال به دکان و بازار نشسته، به داد و ستد اشتغال ورزیدند. و در مدت ده یوم به نحوی خاطر جمعی و فراغت در آن حدود به وقوع انجامیده که عقل دوربین خیال به قصور اعتراف می نمود.

و از اطراف و بلوکات و توابعات، کدخدایان و ریش سفیدان و اربابان و ضابطان، وارد درگاه عالم پناه گشته، و خاطر جمعی حاصل کرده، معاودت می نمودند. و بندگان والا، در انتظام امورات آن ولایت لوازم دقت و اهتمام را مرعی و مبذول داشته، مزارعی که در ایام خوانین سابق بایر گردیده بودند، از بین قدم میمنت لزوم بندگان جهانبانی، قریات مذکور تمامی دایر گردید. و رعایا و برایا همگی درمهد امن و امان غنوده، فارغ بال و مرفه الاحوال گردیدند.

۱۰۹

فرستادن بندگان والا، شاهقلی بیگ قاجار مروی را به بلده شادمان متعاقب ایل فراری

نگارنده خامه دلپذیر چنین بهرشته تفریر کشیده، ذکر می نماید که: در هنگام نزول رایات فیروز علامات رضاقلی میرزا به نواحی ام البلاد بلخ، و شکست یافتن سیدخان قبچاق [منگیت]، و فرار نمودن آن، از اصل بلده و توابعات ایلات و خانوار بسیار از ترس و بیم قزلباش راه فرار پیموده، به سمت دره شادمان و سین چهاریک عازم گشته بودند.

در این وقت جاسوسان اردوی نواب جهانیانی و سکنه ام البلاد بلخ به سمع بندگان والا رسانیدند که چون سیدخان فرار نموده، به اطراف و توابعات کس فرستاده که: هر گاه در مکان و خانه خود توقف نمایند، قزلباش همگی شمارا قتل و اسیر خواهد کرد. و من به سمت سین چهاریک رفته، با جمعیت آنجا مجدداً به عنوان مجادله وارد خواهم گردید. و هر کس در آمدن خود توقف نماید، و با قزلباش یگانگی کند، فرداست که دمار از روزگار آن طایفه بدر خواهم آورد. و ایلات و احشامات و رعایا و برابا از خوف طرفین مع ذکور و اناث کوچ کرده، و روانه آن حدود گشته اند.

بنندگان والا، از شنیدن این واقعات مقرر فرمود که شاهقلی بیگ قاجار مروی، که سرکرده غازیان ظفر شعار مروی [بود]، و موازی یک هزار و پانصد نفر از دلبران رستم توأمان و بهادران بهرام انتقام داشت، به علاوه یک هزار و پانصد نفر دیگر برداشته، و از قفای آن کوچ رفته، جمیع آن طوایف را صحیح و سالم برگرداند.

نظر به فرمان واجب الاذعان بندگان والا، شاهقلی بیگ قاجار موازی سه هزار نفر عساکر مذکوره را برداشته، ایلغارکنان در دهنه دره شادمان، از قفای آنهمه کوچ و کلفت فراریان رسید.

اما از آن جانب سیدخان قبچاق (منک)، در حین ورود آن حدود، موازی سه چهار هزار نفر پیاده مرکن در قفای آن کوچ و دهنه دره شادمان گذاشته بود، که هر گاه علامات لشکر قزلباش ظاهر شود، در دفع آن کوشیده، و خانواری مذکوره را مسلم به سین چهاریک برسانند.

چون جماعت مذکوره علامات لشکر ظفر آثار را ملاحظه نمودند، هر چند اراده آن نمودند، که آن خانواری را نحوی نمایند که به یکجا جمع نموده، و در محافظت آن کوشند، فاینده ای مترتب نگردید. در این وقت عساکر منصوره از اطراف آن جماعت

پورش آورده، به ضرب نوک سنان و شمشیر جانستان جمعی [را] که اظهار مخالفت، و عسیان ورزیدند، جان ایشان را به قاضان ارواح سپردند، و برخی که زنهار جویان و الامان گویان روی به آن سپاه نصرت دستگاه کردند، به جان امان یافته، ملحق به عساکر منصوره گردیدند.

و آن چهار هزار نفر قبچاق، از سنین سپاه حمله بر عساکر قزلباشیه کرده، به انداختن تیر تنگ و ناوک دلدوز خدنگ مشغول گردیدند. چون شاهقلی بیگ و فور جمعیت و پاداری آن طایفه بی شوکت را ملاحظه نمود، در آن محل غازیان و نامداران به گردانیدن آن خانوار اشتغال داشتند، و به قدر چهارصد پانصد نفر از دلیران و گردان هزیر نشان در خدمت آن سرکرده عالیشان ایستاده و منتظر رخصت بودند، چون غنغله و آشوب آن طایفه گوشزد آن نامدار گردید، اندیشه از وفور جمعیت و جلالت ایشان نکرده، دست به شمشیر حمله بدان گروه بی تدبیر نمودند.

واز آن جانب نیز، طایفه اوزبکیه مردانه وار قدم در مضار کارزار گذاشته، بین الجانبین به منازعه و مجادله منجر گشت، و از طرفین به تبعیه سپاه و تسویه صفوف پرداختند. و آن دو گروه افزون به مثابه دریا همانند کوه سد استیصال یکدیگر گردیدند، و حربی به وقوع انجامید، که بهرام خون آشام بر این طایفه مینافام از صعوبت آن کارزار انگشت تحیر به دندان گرفت.

دو لشکر نهادند دلها به مرگ یازید تیر از هوا چون تگرگ
 هاورد سوی هاورد شد در و دشت در خون ناورد شد
 هوا پر تف تیر و شمشیر گشت دل رنگ شده ز خون سیر گشت
 بکشتند چند آنکه هر جایگاه ز کشته شد از بوم و بر، بام راه
 ستیز و آویز و قرار و گریز آن گروه از ابتدای مسیح تا انتهای ظهر اعتدالیافت،
 که عساکر قزلباشیه زور آور گردیده، و بیگمهر ادبی و خوشحال تشه‌بای که سرکرده
 آن طایفه بود، به قتل رسیده، متمم آن سپاه چون سرکرده خود را کشته دیدند، شکست
 فاحش به آنها راه یافته، راه فرار پیش گرفته، به سمت سین چهاریک به در رفتند. و عساکر
 فیروز مآثر، تا دومیل راه در قتل آن طایفه مبادرت نموده، معاودت کردند.

و در آن روز فرح‌الدوز قزلباش و شام محنت‌آموز اوزبکیه بدعماش، به قسرب
 چهل پنجاه هزار خانوار راه، که فرار نموده و در آن صحاری متفرق بودند، برگردانیده،
 و بربکجا جمع نمودند.

و در آن اوان سیدخان قبچاق (منگیت) نیز در میان کوه شامان نیم‌میل راه به
 لشکر شکست خورده خود توقف داشت، و منتظر ورود ایلات و احشامات بود، که علامات
 لشکر شکست خورده ظاهر گردید، که برخی مجروح و برخی زخم‌دار وارد گردیدند.
 و آن مرد برگشته روزگار نیز، به اتفاق فراریان به سمت سین چهاریک به در رفت.
 از آن جانب، شاهقلی بیگ مروی جمیع ایلات و خانواری آن طوایف را نیز جمع
 نموده، فوج فوج و دسته دسته روانه ام‌البلاد بلخ نمود.

اما چون نواب کامیاب جهانانی شاهقلی بیگ مروی را مامور آن امر عظیم نمود،

با امین الدوله خود مله‌ماسب‌خان جلایر کنگاش و مصلحت فرستادن آن را نمود. که‌گاه باشد مطابقاً اوزبک بسیار باشند. و خدا نکرده چشم زخمی بر عاقر مروی رخ دهد. سلاح در آن دیدند که باباخان چاپوشی بیگلربیگی هرات و محمد حسین‌خان کرد و بدرخان شاهسون [را] با موازی هفت هزار و پانصد نفر متعاقب روانه نمایند. که‌هر‌گاه شاهقلی‌بیگ را اعانت ضرور شود امداد نمایند. و هر‌گاه سیدخان قیچاق [منگیت] جمعیت و استعداد داشته باشد، او را دفع نموده، وغل در گردن آن انداخته. به‌در‌گاه جهانیانی حاضر نمایند. و ایلات و خانواری فراریان را برگردانیده، وارد مایلاد بلخ کردند.

و نظر به فرمان بندگان والا، خوانین مذکور ایلغارکنان در محلی رسیدند که شاهقلی‌بیگ مروی جمیع ایلات و خانواری فراری را جمع نموده، ارادهٔ مراجعت به خدمت بندگان والا داشت. خوانین مذکور وارد [شده]، چون از مقدمات فتح نمودن و جمع‌آوری ایلات فراری مطلع گردیدند، عنان همت بدان قراردادند که به توابعات سین چهاریک رفته، شاید سیدخان قیچاق را گرفته، به‌در‌گاه بندگان والا برده، آبروی کامل حاصل نمایند. سرکردگان مزبور به همین خیالات شاهقلی‌بیگ را وداع نموده، به‌سرعت هرچه تمامتر عازم توابعات آن نواحی گردیدند.

و شاهقلی‌بیگ کوچ و کلفت فراریان را برداشته، وارد حضور ساطع‌النور نواب کامیاب رضاقلی‌خان میرزا گردیده، مورد توارشات ملوکانه گردید. و خانواری مذکور را بخشیده، هر یک در منزل و مکان اول خود فارغ‌یال و مرفه الاحوال به‌امر بیچارگی خود اشتغال ورزیدند.

اما چون از آن جانب سرداران معظم‌الیه وارد توابعات و بلوکات سین‌چهاریک گشتند، هر کس که طوق اطاعت و انقیاد بندگان‌والا را بردوش خود کشید، از تیغ عدو-انتقام عاقر قزلباشیه معفوظ [ماند]، و هر یک که عنان مخالفت و عصیان ورزیدند، سروجان خود را در معرض تلف انداخته، اسیر و قتل دست عاقر منصوره گردیدند. و سیدخان قیچاق [منگیت] در بلوکات سین‌چهاریک محال به محال فرار کرده، در مغارهٔ کوهی مخفی گردید. در این وقت چند نفر از اخلاص شماران آن وارد، و به سمع او رسانیدند که عاقر قزلباش در جستجوی تو اشتغال ورزیده، و اقرار نمودند که هر کس از اخبارات تو بسمع آنها رساند، یکصد تومان تبریزی به صیغهٔ انعام تسلیم نمایند. و بودن تو در این مکان باعث گرفتاری و مذلت و خواری تو خواهد بود. تاچار آن مرد برگشته روزگار با دیدهٔ خونبار از آن مغاره بیرون آمده، به سمت قندوز به خدمت هزارمخاں حاکم آنجا پناه برده، توقف نمود.

محمد حسین‌خان و بدرخان و باباخان سرکردگان مأمورین سین‌چهاریک چند یومی در آن نواحی تفحص سیدخان را نمودند. چون اثری از آن ظاهر نشد، و در ثانی مشخص گردید که به سمت قندوز به‌در رفته، ناچار ایلات و احشامات آن دیار را به اطاعت و انقیاد صاحبقرانی درآورده، معاودت به‌قبهٔ الاسلام بلخ [نموده]، به خدمت بندگان والا مشرف گردیدند.

جمعی از رؤسا و سرخیلان طوایف قبچاق از قبیل آستانه قلی بیگ و منکلی قلی بیگ و خدایاری بیگ، که سرکردگان جماعت مذکوره بودند، فرار کرده به سمت کوهستان هزاره و درزاب و غرچستان رفته بودند. چون آوازهٔ رعیت پروری و عدالت گستری بندگان و الا گوشزد سرکردگان مذکور گردید، عریضه‌ای مشتمل بر اخلاص و ارادت خود و مخوف بودن از غضب قیامت لهب و الا قلمی، و روانهٔ درگاه خواقین سجده گاه گردانیدند. و بندگان و الا ارقامی مشتمل بر نوازشات و خاطر جمعی سرکردگان مذکور قلمی، و روانه فرمود. بعد از زیارت ارقام مبارک فرجام عازم درگاه فلک احترام گردیده، و مورد نوازشات و شفقات بلانهایات عالی گردیده، مجدداً به آق سقالی طوایف قبچاق سرافراز و برقرار گردیدند.

چون خاطر خطیر بندگان و الا از لوث وجود طوایف قبچاق و یوز و منک؟ و قزاق؟ جمع گردید، در آبادی و رفاهیت آن بلاد عنان همت معطوف داشته، در اندک فرصتی بلخ بدان ویرانی [را] چون نگارخانهٔ چین آبادان و دایر گردانید.

۱۱۰

عنان تافتن بندگان و الا به جهت تنبیه طایفهٔ قنقرات و گرفتن خزارا و از آنجا بر سر قرشی رفتن

چون بهاراده و مشیت قادر متعال، عنان کشورستانی و فرمانروایی در کف کفایت بندگان جهانبانی برقرار گردیده، و از لوث وجود متمرکان و سرکشان قبهٔ الاسلام بلخ خاطر جمعی حاصل نمود، و ایام تیرماه تابستان را در آن حدود به سر برد، در آن اوان ارقامات و فرمایشات بهدانیال بیگ قنقرات قلمی، و مقرر فرموده بود که با کدخدایان و ریش سفیدان خود وارد حضور فیض گنجور والا گردد، و دانیال بیگ در خصوص آمدن خود تکاهل و تغافل کرده جواب نداده، قاصد مذکور را روانه نمود.

چون مخالفت آن گوشزد امنای دولت دوران عدت والا گردید، با طهماسبخان و کیل الدوله چنان مشورت نمود که حال مدتی می‌شود که در این حدود توقف و بنارا بسکوت و استراحت گذاشته، چون مطربان به عیش و نشاط اوقات خود را مصرف داشته، بنارا به تغافل گذاشته‌ایم. و هرگاه از آن تاریخ الی حال که چهارماه می‌شود، بهاراده تسخیر قندوز و کلاب؟ و غیره بلاد ام البلاد حرکت می‌گردیم، ایلات و احشامات که در آن

۲- نسخه: ینک. فهرست چاپ عکسی: منک.

۳- نسخه: قران.

۱- نسخه: غذار.

۲- کلاب = کولاب (نزدیک بمبعل ختلان قدیم).

مرف رود جیحون سکنی داشتند. همگی وارد درگاه ما گشته، کمر خدمتگزاری ما را بر میان می بستند.

طهماسب خان عرض نمود که: امورات کئورستانی و مملکت گیری به سعی و جهد از پیش نمی رود. چون خاطر خود را از متمدین بلخ جمع نمودیم، حال در کمال سهولت دمار از روزگار ایلات و احشامات قنقرات و غیره [در] خواهیم آورد.

القسمه بعد از صلاح و صوابدید امنای دولت دوران عدت، ساعت سمد اختیار نموده، با عساکر فیروزمآثر از قبلاً اسلام بلخ بر جناح حرکت آمده، در ممر ترمذ کنازه رود جیحون، سر ادق جاه و جلال به اوج هلال رسانید. و اولاً موازی هشت هزار و پانصد نفر از نامداران بهرام انتقام [را] که هر یک در روز مصاف خود را قرینه رستم و اسفندیار می پنداشتند، به اتفاق طهماسب خان جلایر بدعنوان تاخت و تاز و تهب و غارت طایفه قنقرات [فرستاد و بعد خود] عنان همت معطوف فرمود.

و جمعی از سرکردگان عظام و غازیان ظفر انجام را در سر به و آغرق و متمم غازیان گذاشت، که متعاقب عساکر منصوره را با توپخانه و زنبورکخانه برداشته وارد کردند.

اما در آن اوان که نواب کامیاب جهانبانی از رود جیحون بدان جانب عبور نمود، ابلاغارکنان طی مراحل و قطع منازل کرده، بعد از دوشبانه روز وارد محال قنقرات گردید. چند خانواری از طایفه مذکوره، که در کوه و مغاره ها سکنی داشتند، اسیر و قتل و برخی که از بیم و خوف عساکر منصوره در استنقاهاهی حصین متحصن گشته بودند، چون شورش و انقلاب غازیان قریبش را ملاحظه نمودند، گفتند: هرگاه در اطاعت و فرمانبرداری تعاقب و تکاهل و رزیم، بیم هلاک و اسیری ما خواهد گردید. اولی و انب آن است که از راه مصالح در آمده، خود را از غارت و اسیری نجات داده، فارغ ببال و مرفه الاحوال گردیم. به همین خیالات خیریت دلالات خود، ریش سفیدان و کدخدایان جماعت مذکوره با پیشکش و ارمغان وارد حضور [فرزند] صاحبقران گردیده، مورد نوازشات و شفقات بلانهایات گردیده، مطمئن و خاطر جمع گشتند.

و بندگان سپهر همنان، از جماعت مذکوره چند نفری را به عنوان رسالت روانه نرد دانیاالیگ قنقراتی نمود. و شرحی بدان قلمی فرمود که: هرگاه در آمدن تکاهل و رزیدی، آماده و مستعد باش که به نیروی ایزد متعال و به اقبال صاحبقران بی زوال با عساکر منصوره در آن جبال، که تو به جهت خود مسکن ساخته ای، وارد گردیده، نحوی از تو بازخواست نماییم، که عبرت عالم و عالمیان گردیده، اثر و علامانی از تو و باقی قبیله تو نماند. و هرگاه از راه یگانگی آمده، و وارد درگاه معدلت دستگناه گردیدی، به همه جهت مستمال و امیدوار خاقانی خواهد بود.

چون ارقام مطاعه را دانیاالیگ مطالعه نمود، هر چند از کردار و افعال خود نادم و بشیمان گشته و منتظر چنین پیغامی بود، دردم با کدخدایان و ریش سفیدان خود

از قلعه آن جبال، که سر به کبودی افلاک کشیده بود، نزول به پایین کرده، با پیشکش و ارمغان بسیار، وارد حضور بندگان والا گردیده، و مورد نوازشات گوناگون گردیده، مجدداً بر سریر حکومت طوایف خود برقرار گردید.

و بندگان جهانبانی، بعد از خاطر جمعی طایفه قنقرات، عنان عزیمت به صوب قلعه خزار^۲ معطوف فرمود. و در آن روز و شب در طی مسافت کوشیده، در محل طایفه آفتاب خاوری از دور ودایره آن حصار درآمده، به نهب و غارت آن طایفه مشغول گشتند. و در دور و دایره آن قلعه، سیاه‌خانه بسیار و احشامات بی‌شمار سکنی نموده بودند، که همگی آن طایفه اسیر و قتل سر پنجه تقدیر گردیدند.

و در همان هنگامه گیرودار، که سکنه آن دیار از بیم و خوف و رعب عساکر ناگهان هریک خود را به گوشه و کنار کشیده، و در محافظت جان خود می‌کوشیدند، غازیان عدو انتقام هجوم بدان حصار کرده، و در همان حمله اول آن قلعه را به تصرف خویش درآورده، مفتوح نمودند. و جمعی از ساکنین آن قلعه که از صدای شورش و غلغله آگاه گشته بودند، خود را به ارك آن حصار کشیده، و محصور گشتند.

چون نواب کامیاب جهانبانی ایلات دور و دایره آن حصار را اسیر و قتل نمودند، جمعی از ساکنین آن قلعه و محصورین ارك، کفنها در گرفتن و کلام الهی را شفیع خود کرده، وارد درگاه والا گردیدند. و بندگان جهانبانی تقصیرات ایشان و سایر اسرا را به عفو مقرون داشته، مرخص فرمود.

چون دوسه یوم در آن حدود توقف فرمود، اراده آن نمود که از آنجا بر جناح حرکت آمده، و به جهت تسخیر قرشی عنان همت معطوف فرماید. اولاً سان غازیان و نامداران را دیده، جمعی [را] که در اسب و توانایی ایشان ضعف و لاغری تصور نمود، در آن حدود با بنه و آغرق و چند نفر سرکردگان گذاشته، و ارقام علیحده به جهت اسماعیل خان خزیمه و شاهقلی بیگ مروی، که در سر توپخانه در کناره رود جیحون گذاشته بود، قلمی و روانه فرمود، که توپخانه را از رود مذکور گذرانیده، به خاطر جمعی تمام وارد خزار [شده]، و از آنجا به رنجوی که مقرر گردد، از آن قرار معمول دارند.

و نواب کامیاب جهانبانی، با طهماسب‌خان و کیل‌الدوله و عساکر محصوره بر جناح حرکت آمده، ایلغارکنان عازم تسخیر بلده قرشی گردید.

اما از آن جانب حکیم آتالیق منقبت که اباعنجد فرمانروا و صاحب اختیار آن بلده بود، و از ایام تسخیر ام‌البلاد بلخ الی حال همدروزه قاصدان و جاسوسان آن در نواحی بلخ و کناره رود جیحون به امر قراولی قیام و اقدام داشتند، چون موکب والا وارد غنار گردیده، و آن بلده را تسخیر نمود، قاصدان مذکور چگونگی ورود و نهب و غارت آن بلده را کما هو حقه حالی رای حکیم آتالیق نمودند.

آن مرد خردپیشه دورانیش به اطراف و بلوکات و توابعات خود قاصدان روانه

کرده، و سفارشات نمود، که باید بدون توقف از مکان خود کوچ کرده، به مکانهای حصین و سقناقه‌های متین پناه برده، در محافظت خود اشتغال ورزیده، نحوی نمایند که اسیر و قتل دست عساکر قزلباشیه نگردند.

جمعی از طوایف مذکوره که مردان قدیم [بودند]، و گرم و سرد دنیا را دیده و چشیده بودند، سخنان حکیم آتالیق را صدق دانسته، اموال و اثاث‌الیت خود را انداخته، به کوهها و مفاردهای قوی‌بند پناه بردند، و برخی که گرم و سرد روزگار را ندیده، و خود را معروف و مشهور می‌دانستند، و در لجاجت و شرارت مفسد روزگار بودند، رجودی از سخنان حکیم آتالیق بر نداشته، در مکان خود توقف نمودند.

اما از آن جانب بندگان و الاشان در آن شب به استعجال تمام ایلبارکنان، در محلی که ملاحان تقدیر کشتی زران‌دود خورشید را در بحر اخضر فلک افکندند، سپاه‌شاهزاده عالمیان دور و دایره‌قلعه قرشی را چون نگین‌خانه انگشتر احاطه کرده، و چپاول به اطراف و بلوکات و توابعات افکنده، ایل واحشامات بسیاری [را] اسیر سرینجه تقدیر کردند.

و جمعی از عساکر منصوره، چپاول به قلعه شلوكه انداخته، دواب و مواشی بسیاری فراهم آوردند، و خدای شکور بی‌منقبت که حاکم آن قصبه بود، با جمعی از طایفه خود از آن مکان به خارج قلعه آمده، و خودنمایی کرد. و عساکر منصوره چندان دست و پای نکرده، معاودت به اردوی کیوان پوی نمودند.

و از آن جانب بندگان و الا تا محلی که آفتاب زرین از ششمن فلک چهارمین دلگیر گردیده و سر در گریبان این دولاب نیلوفری نهاد، در تهب و غارت بلوکات و توابعات قرشی اشتغال داشته و معاودت به میان دیوار بست باغی که پر از اشجار رنگارنگ بود نزول اجلال نمود.

۱۱۱

محصور نمودن رضاقلی میرزا بلده قرشی را و مجادله نمودن حکیم آتالیق

چون حکیم بی، آتالیق مملکت ترکستان و صاحب اختیار بلده قرشی از شورش و طغیان و تهب و غارت شاهزاده عالمیان رضاقلی میرزا مطلع گردید، در آن شب جمیع قوش بیگیان و پروانچیان و تقسه‌پایان و سرکردگان خود را احضار کرده، چنان مصلحت نمودند که عساکر قزلباش چندان جمعیت ندارند، و محصور گردیدن ما باعث دلیری

هـ تلفظ محلی شلوكه در کنار ویرانه‌های شهر باستانی نخشب. ترجمه ترکستان نامه پارتولد:

دشمن و خوف و رعب غازیان شیرافکن می‌گردد. اولی واسب آن است که فردا در سرزدن آفتاب عالمتاب، از قلعه به‌خارج عود کرده، حصیع غازیان و بهادران متفقاً العنان دمار از روزگار قزلباشیان بدر آوریم.

و به‌همین خیالات باطله، در هنگامی که این چرخ دولاب به‌امر ملک‌وهاب جهان آبتوسی‌را به‌لباس عاسی روشن، و چون دل صاف ضمیران گشتن گردانید، طایفه‌اوزبکیه سواره و پیاده به‌عنوان محاربه قدم در مضاار کارزار گذاشته، صف قتال وجدال بر روی عاگر نصرت‌مآل کشیدند.

اما از آن جانب، چون شورش و طغیان طایفه‌ اوزبکیه گوشزد بندگان والا گردید، آن نیز پا در رکاب سعادت گذاشته، با جمع سرداران و نامداران سرراه آن طایفه گمراه را گرفته، و از طرفین آثار فتنه و شین بالا گرفت.

اما حکیم آتالیق، جمعی از غازیان خود را به‌سرکردگی یوقاشدی بی‌منقبت، از میان باغاتی که بلدیت تمام داشتند، بر قنای سیاه تعیین نموده بود، که در هنگام گیروندار علی‌الفطله بیرون آمده، دستبرد نمایان ظاهر سازند، و از طرفین امان به‌سیاه قزلباش نداده، شاید بدین وسیله فتح نمایان ظاهر گردد.

اما در حین گیروندار، که از دو طرف نامداران و بهادران داخل مرکه کارزار گردیده، و به‌استعمال آلات حرب اشتغال داشتند، بیکدفعه عاگر اوزبکیه، که به سرکردگی یوقاشدی بی‌مأمور بودند، از قنای سیاه بندگان والا در آمدند، به‌خیالات آنکه دستبرد نمایند.

اما طهماسب‌خان جلایر، به‌قدر یک‌هزار و پانصد نفر از نامداران قاجار و بغایری و قرایی را، به‌سرکردگی محمدحسین‌خان قاجار، در عقب سیاه نصرت دستگاه تعیین نموده بود، که هرگاه مخالفین اراده دستبرد از قنای سیاه نمایند، در دفع آن کوشیده، و اعانت سیاه قلب لازم نیاید. و در هنگام [ظهور] علامات آن طایفه بی‌عاقبت، عاگر منصوره به‌هیأت اجتماعی حمله بدان گروه بدشکوه کرده، و در طرفه‌العینی همگی ایشان را منکوب و مخدول کرده، شکست فاحش بدیشان داده، در قتل آن طایفه مبادرت نمودند.

طایفه‌ اوزبکیه، از ضرب تیغ و سنان، خود را به‌نهرهای عمیق افکندند که شاید خود را به‌ساحل نجات کشند، که غازیان خراسانی متعاقب رسیده، گلوله جاستان در میان رودهای بی‌پایان برسینه‌ ایشان گذاشته، آب رودخانه را از خون ایشان ارغوانی ساختند، و از ضرب گلوله غازیان، چون ماهی قزل‌آلا، در میان رودخانه گاه بالا، گاه به‌زیر می‌رفتند، و طیان و لرزان در آن غرقاب فنا هلاک گشتند. و برخی که در اجل ایشان تأخیری بود، به‌هزار فلاکت و ادبار، زخمندار و بریشان خود را به‌قلعه افکندند.

از آن جانب، نواب کامیاب جهانبانی به‌هیأت اجتماعی حمله بر سیاه اوزبکیه کرده، قلب آن سیاه را برهم شکسته، تا در دروب قرشی به‌قدر هزار و پانصد نفر را به‌قتل رسانیدند، و فتحی نمایان ظاهر گردید. و حکیم آتالیق و یوقاشدی بی، به‌هزار حیل خود را به‌قلعه افکنده محصور گردیدند. و جمعی از سرکردگان اوزبک از قبیل

خدايقلی بی و آتامردی و فولاد تقسه‌بای، که هر يك صاحب ایل والوسی بودند. به قتل رسیدند.

و حکیم آتالیق، چون احوال را بدین منوال مشاهده نمود، در دم چاپاران بسیار با عرایض سوانحات، و مقدمات محصور گردیدن خود، به دربار معدلت آثار نقاوه دودمان چنگیز خانی ابوالنیض خان پادشاه ممالک ماوراءالنهر، به بلده فاخره بخارا روانه نمود. و مجدداً عرایضات دیگر قلمی نمود، که هر گاه موکب جهانگشا در این چند روز بهامداد واعانت ما نرسد، قلعه قرشی را جبراً و قهراً عساکر قزلباشیه تصرف کرده، و ملاقات ما به قیامت خواهد افتاد.

چون سابق بر این هم مقدمات ورود رضاقلی میرزا گوشزد آن گردیده بود، و همیشه اوقات در تدارک عساکر تورانی بود، و چون از [وضع] محصورین قرشی، و شکست فاحش یافتن حکیم آتالیق مطلع گردید، دردم ارقامات و فرمایشات به ایلات و احشامات اوزبیکه و ترکمان به نواحی سمرقند و اراتپه و اندیجان و مرغیلان^۲ و ترکستان و خجند و تاشکند^۳ و ایلات آق‌یللاو غیره ممالک ترکستان قلمی نمود، و امداد واعانت طلب نمود.

و نامه‌ای دیگر به جهت پادشاه عالی القاب ایلبارس^۴ خان پادشاه خوارزم قلمی نمود، مشتمل بر اینکه: چون در این اوان میمنت بنیان از تقدیرات ملک‌منان نادر صاحبقران در ممالک ایران بهم رسیده، و خود عثمان همت به جهت تخیر دارالقرار قندهار و ممالک هندوستان معطوف فرموده، و فرزند ارشد نامدار خود رضاقلی میرزارا با طهماسب خان وکیل الدوله، به جهت تسخیر ام‌البلاد بلخ روانه [نموده]، و از تاریخ ورود الی حال ام‌البلاد را با تاہیات آن مسخر [کرده]، و یاد فرور در دماغ او راه یافته، از رود جیحون گذشته، وارد قرشی [شده] و در آن حدود جنگ انداخته، حکیم آتالیق [را] که مرتبه پدر نواب همایون ماست، شکست فاحش بدان داده، و [او] در قلعه محصور است. و عرایضات که آتالیق قلمی نموده بود، بچشمه روانه حضور نمود. و دیگر آنکه، هر گاه در اعانت دین و آیین کوتاهی از آن والا شان به وقوع انجامد، گاه باشد که طایفه قزلباشیه دست تسلط در مملکت ماوراءالنهر بهم رسانیده، جمع کثیری از ذکور و انات طایفه مسلمانان اسیر و قتل دست عساکر قزلباشیه گردند. و این مقدمه باعث مؤاخذة دنیا و عقبای تو و ما خواهد گردید. باید نظر به آیین دین و مذهب فیما بین، یا غازیان خوارزمی و قراقلیاق و قزاق و اوزبک و ترکمان و غیره عازم این حدود گردند، که بعد از ملاقات به اتفاق و صوابدید همدیگر عازم تنبیه و تأدیب عساکر قزلباشیه گردیم. و نامه را به اتفاق کخدایان و معتبرین خود روانه خوارزم نمود.

۱- يك كلمه ناخواناست.

۲- تلفظ جدید مرغیلان.

۳- يك كلمه محو شده.

۴- نسخه: يولبارس.

و خود هم در راه چایاران روانه اطراف ولایات ماوراءالنهر کرده، در تدارک عساکر نوزاری، لوازم سعی و جهد بعمل آورده، در اندک فرصتی موازی شصت هزار نفر از ایلات و اجنات نواحی ماوراءالنهر در بلده فاخره بخارا سرجمع گردیدند.

و در این وقت جایاران دیگر وارد، و عرض نمودند که: آدینه قلی بی تاشکندی با موازی بیست هزار نفر آقیلو، وارد سمرقند گردیده، و عرض می نمایند که بهر نحواری الهام آرا قرار گیرد، مقرر فرمایند که از آن قرار مرعی و معمول داریم.

پادشاه افراسیاب جاه [را]، از آمدن عساکر مذکوره کمال بیعت و خرمی بدان راه یافته، و دیگر ملتت آمدن ایلبارس خان پادشاه خوارزم نگشته، مقرر فرمود که طبل کوچ به نوازش در آورده، در ساعت سعید با سپاه قیامت دستگاه پای در رکاب سعادت فرجام نهاده، عنان همت به سوی قرشی معظوف فرمود. لهؤلفه

به اسب اندر آمد ابوالفیض شاه	گشوده بر آن دیده هور و ماه
نشست از بر دشت پیمان عقاب	تو گویی که شد زنده افرسیاب
دلی پر ز کینه، سری پر غرور	هم از بخت و آیین گردنده هور
جهان پر شد از ناله کبرنای	ز هر سو درآمد دلبران ز جای
به چرخ اندر آمد غریب و خروش	چنان چون که قلم در آید به جوش
ز هر گوشه بوم توران زمین	سپاهی به ابرو در افکنده چین
از آن جنبش لشکر بی حساب	شد کوه و صحرا چو دریای آب
شد انجمن نزد شاه بزرگ	گشاده دهن همچو درنده گرگ
آمد ز بام بخارا سپاه	به قلب اندرون شاه گیتی پناه
چو خورشید زرین علم بر گشاد	ز مشرق زمین رو به مغرب نهاد

۱۱۲

دربیان آمدن پادشاه افراسیاب جاه ابوالفیض خان و مجادله نمودن آن با نواب کامیاب رضاقلی میرزا و شکست یافتن آن

چون صاحب لویان معرکه فتح و ظفر و نصرت پناهان جنگ فیروزی اثر که از مهجه علم فتح شان جلوه «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً» ظاهر و از شقه یدق نصرت شان مصدوقه «اناجاه نصرالله والفتح» باهر بوده، [و] هریک از خوانین و سلاطین که ثابت قدم میدانگاه مردانگی و شجاعت اند، به مؤدای ندای بشارت افزای «نصر من الله و فتح قریب» و خطاب بلاارتیاب «وما النصر الا من عند الله»، به وثوق و اعتماد تمام عرصه نبرد را جولانگاه کمیت زرین خود ساخته اند، علم قامت قابلیت هریک ایشان به وسیله همت و شجاعت در عرصه گاه اقالیم سبمه علم گردیده، به منابه درفش کیانی معزز و

سر بلند، و چون شفق هلال ارغوانی سرخ روی و ارجمند گردیدمانند.
 محقق این مقال، احوال ذات خجسته مال رضاقلی میرزاست، که در آن اوان
 سعادت بنیان که دور و دایره قلعه قرشی را محصور داشت، جمعی از مال اندیشان طایفه
 خطای و یوز و قنقرات وارد حضور ساطع النور و الا گردیده، و اظهار اطاعت و فرمانبرداری
 نموده، و از روی صدق و اخلاص خدمت می کردند. از آن جمله یعقوب بی نامی که مرد
 جهان دیده و کار آزموده بود، و از خدمت بندگان و الا مرخص و بناوطن خود رفته
 بود، چون حرکت ابوالفیض خان پادشاه ممالک ترکستان از بلده فاخره بخارا به شیوع
 پیوست، آن مرد صداقت کیش عریضه ای مشتمل بر وفور جمعیت و استعداد و آراستگی
 سپاه، و آمدن طایفه آقیلو را مفضلاً عرضه داشت درگاه والا گردانیده و روز بروز
 از حرکت و توقف و خیالات مجادله و محاربه آنرا بمسمع او رسانیده، و به خدمت بندگان
 والا عرض می کرد.

اما از آن جانب، چون خبر آمدن آن سپاه قیامت شکوه، گوشزد رضاقلی میرزا
 و ملهاسپخان و کیل الدوله گردید، از دور و دایره قرشی، که محل سنگر و منر لگه
 عساکر منصوره بود، در آمده، به قدر یک میل راه که مسافت به قلعه داشت حصار می بود،
 که در و دیوار آن سر به کیودی افلاک کشیده، و پای بر کتف زمین استوار کرده،
 در آن منزل سکنی نمودند.

و محصورین قرشی، چون از آمدن ابوالفیض خان مطلع گردیدند، تقاربه بشارت
 به نوازش در آورده، و از اصل قلعه به خارج آمده، از غله و ماکول باغات حمل بر قلعه
 می کردند. و جمعی از بیخردان تنگ حوصله کوچ نمودن بندگان و الا را حمل بر ضعف
 و فرار پنداشته، به قدر نیم میل راه متعاقب آمدند، که شاید جمعی از عساکر منصوره را
 دستگیر نمایند.

در آن اوان، محمدحسین خان کرد زعفرانلو و محمدحسین خان قاجار، باموازی
 یک هزار نفر از بهادران رستم توامان، در میان باغات به عنوان ساخلوی دو آب و یتیم
 عساکر منصوره، که بسجعت آب و غلوفه در اطراف متفرق بودند، ایستاده بودند. چون
 علامات طایفه اوزبکیه را مشاهده کردند، که بدون اندیشه و هراس متعاقب غازیان
 می آمدند، چندان توقف کردند که از باغات مذکوره گشته، و به اطراف بسجعت کسب
 نمودن یتیم و دو آب متفرق گشتند که بیکدفعه غازیان جلالت نشان چون اجل ناگهان از
 کمینگاه بیرون آمده، و حمله بدان طایفه بی عاقبت نمودند، و جماعت اوزبکیه طاقت
 صدمه عساکر منصوره را نیاورده، راه فرار پیش گرفته، به سمت قلعه قرشی به در رفتند.
 و غازیان بهرام انتقام در قتل آن طایفه کمال سعی و جهد را به عمل آورده، تا دروازه
 قرشی جمع کثیری را قتیل و مجروح و اسیر گردانیده، معاودت نمودند.

و حسب فرمان و الا چنان به نفاذ پیوست، که مجدداً خوانین مذکوره در دور و
 دایره قرشی توقف ورزیده، نگذارند که احدی سر از قلعه بیرون آورد. و سکنه قرشی

از تهور و نامنداری و دلاوری غازیان قزلباش زهره در بدن ایشان آب گشته، واحدی یارای نگاه کردن به خارج قلعه نداشت.

اما از آن جانب ابوالفیض خان با سپاه قیامت نشان در حرکت آمده و در يك منزلی قرشی ملحق به عساکر آق‌بلاو گردیده و به اتفاق همدیگر چون دریای اخضر عازم قرشی گردیدند. بعد از طی مسافت عرض راه وارد قرشی گشتند.

در آن روز، که [روز] فرح محصورین قرشی بود، از بالای جداز و بروج نظاره آن سپاه قیامت آشوب می‌کردند که در وشت و بیابان در زیر سم ستوران و مرکبان چون بحر اخضر در جوش، و چون رعد و برق جهنمه در خروش [بود]، و چشم خورشید جهانتاب از گرد و ماعقه نامداران تیره و تار و بیتاب گردیده. محصورین قلعه به نواختن نقاره و کرنا و گاوتم [مشغول]، و سرین و غلغله به اوچ سماوات رسانیده، و در دروب قلعه را گشاده، به استقبال بندگان عدیم‌المثال پادشاه افراسیاب‌جاه روانه گشتند.

اما چون عساکر منصوره قزلباش آن گرد و ماعقه و علامات لشکر را مشاهده نمودند، ناچار از دور حصار قرشی عنان عزیمت [بر تافته] به صوب آن حصار که محل سقناق بندگان والا بود آمده و نزول کردند.

اما طهماسب خان وکیل الدوله، آمدن محمدحسین خان کرد و محمدحسین خان قاجار را از دور حصار قرشی، با خود اندیشه نمود، که دشمن حمل برضعف نموده، دلیر خواهد شد. در دم مقرر فرمود که عموم عساکر منصوره سوار مرکبان با درفتار گردیده، و در فراز پشته‌های بلند صف آرایی کرده، و نامداران و دلاوران عرصه میدان به‌لعب سپاهگیری و جرید بازی و گوی و چوگان بازی اشتغال داشتند.

اما طهماسب خان سردار و سرداران دیگر هر چند که نظاره می‌کردند، در وشت و بیابان از آن سپاه مملو، و چهره خورشید و ماه تیره و تار گردیده بود.

ابوالفیض خان بناستقبال تمام و سررشته مالاکلام وارد به‌بلند قرشی گردیده، و سکنی نمود. و مدت شش یوم در اصل بلنده توقف داشت، به جهت اینکه منجمین ساعت را محسوس دانسته، و فتوی حرکت کردن را نمی‌دادند. چون بعد از مدت مذکوره کوکبی راکه نحوست در آن ظاهر بود، به قول منجمین در گذشت، پادشاه ترکستان با غازیان جلالت‌نشان و اوزبکان افراسیاب انتقام از اصل بلنده بیرون آمده، و به اراده مجادله رضاقلی میرزا عنان عزیمت معطوف فرمود.

اما از آن جانب، خوف و رعب زیاد در بشره عساکر منصوره رخ داده بود. بندگان والا به احضار جمیع سرداران و سرخیلان عساکر منصوره فرمان داد، و از ایشان کنگاش خواست. و هر یک به خواهش خود تقریری می‌نمودند. و جمعی پیران بودند که [می‌گفتند] سپاه کم یا سپاه بسیار مجادله کردن از عقل دور است، و اولی واسب آن است که مراجعت به بلخ نمایم.

اما طهماسب خان جلایر فرمود که: هر گاه اراده مراجعت به قبه‌الاسلام نمایم، طابغه اوزبکیه متعاقب آمده، احدی را نخواهند گذاشت که زنده بدر رود. و همگی عساکر

فرلباشیه اسیر و قتل خواهدیم گردید. اولاً آنکه فتح امری است که به دست خداست، و مکرر اوقات همگی ملاحظه نموده‌اید که بندگان صاحبقران با قلیلی سپاه جمع کثیری را برهم شکسته، و به قول آیه «کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة» انشاءالله به نیروی اقبال نامر دوران و نواب کامیاب رضاقلی میرزا فتح ازماست، و دل را قوی داشته، اندیشه و هراس به خود راه ندهید.

اولاً چاپاران روانه نمودند، که شاهقلی بیگ و اسماعیل خان خزیمه، که در کنار رود جیحون در سر توپخانه می‌باشند، به استعجال تمام توپخانه را برداشته، و وارد اردوی معلی گردند، و سابق بر این مقرر فرموده بودند که وارد خزار گردند، اما در نالی [که] اراده مراجعت داشتند، اعلام کرده بودند که در همان کنار رود جیحون توقف داشته [باشند]، بعد از ورود چاپاران، سرکردگان معظم‌الیه توپخانه را از آب گذرانیدند، و به استعجال تمام روانه خدمت بندگان والا گردیدند.

و از آن جانب، چون مدت شش یوم منقضی گردید، پادشاه افراسیاب جاه بسا موازی هشتاد هزار نفر تورانی، از اصل قلعه چون ابر در خروش و چون رعد در جوش بای در رکاب نصرت اقتیاب نهاده، روی به میدان کارزار آورده، فوج فوج و دسته دسته صف قتال و جدال آراسته، میمنه و میسره، قلب و جناح و ساقه؟ و کمینگاه را به سرکردگان متانت‌دار و دلیران و نامندان سپرده، و خود در قلب سپاه چون خورشید زرین کلاه با جمعی از نامداران و بهادران قرار و آرام گرفت.

و آدینه قلی بیگ آق‌یللو، که بیست هزار نفر سواره نیزه‌دار در تحت فرمان آن بود، از روی طغیان و غرور تمام، آغاز طعن و توبیخ بندگان نواب کامیاب رضاقلی میرزا نموده، از روی غرور موفور اظهار می‌نمود که: قزلباش را چه واقع است که با این مقدار مبارزان بخارایی و حصاری و شهرسزی و تاشکندی و خجندی و آق‌یللو ملاحظه از ایشان باید نمود؟ و از این مدت تا چند ساعت دیگر، مشاهده نمایید که بر سر این گروه چه آوریم!

و با چنین لاف و کرافزبانی، به عزم محاربه بندگان جهانیانی، با قدراندازان سمرقندی و حصاری و کل آق‌یللو، که مجموع سی هزار نفر بودند، از معسکر ابوالفیض شاه برسبیل مقدمه بیرون آمده، متوجه کارزار گردید.

چون قریب به مضمار محاربه رسید، از آن جانب بندگان والا با ظهماسب‌خان جلایر، چون از حرکت پادشاه ترکستان مطلع گشتند، در دم با سپاه رزمخواه در حرکت آمده، در مقابل آن سپاه به ترتیب و تسویه عا کر رزمخواه [برداختند].

امر بندگان والا چنان به اتفاق پیوست، که در میمنه محمدحسین خان قاجار با چند نامدار دیگر رایت شجاعت آیت به ثروته تدویر بهرام برافراشت، و بر میسره محمد حسین‌خان کرد و بدرخان شاهون، که سرداری بازی بود، با اعیان امرا و اعظام خراسان لوای تهور و مردانگی به اوج سپهر دوار رسانیدند. و به نفس نفیسی و ذات